

فواید و قواعد ساده نویسی

چکیده: مدعای نوشتار حاضر آن است که نویسندگان، بیش و پیش از هر چیز، باید به سادگی و رسایی نوشته‌های خود اهمیت دهند و این مهم را فدای هیچ مقصود دیگری، از جمله زیبانویسی نکنند. پس از بیان اهمیت و ضرورت ساده‌گرایی در نوشتن، پاره‌ای از مهم‌ترین قواعد ذهنی و عینی ساده‌نویسی گزارش و شرح شده است.

بخشی از مقاله به زمینه‌های ذهنی ساده‌نویسی اختصاص دارد که عبارتند از: اهتمام به آن و فضیلت‌انگاری آن، خودداری از فضل‌فروشی و تصور مخاطب واحد و هوشمند. بخش دوم مقاله، مهارت‌ها و توانایی‌های قلمی را در عرصه ساده‌نویسی توضیح می‌دهد که همگی از جنس قواعد زبانی و دستوری یا ذوقی‌اند. معیارنویسی، بهره‌وری از زبان گفتاری، نزدیکی اجزای اصلی جمله به یکدیگر، پرهیز از تتابع افعال و استفاده از کلمات مأنوس و کوتاه‌نویسی، مهارت‌هایی است که نویسنده را در ساده‌نویسی کمک‌شایان می‌کنند. در مقدمه این مقاله، به تاریخچه ساده‌نویسی و مراحل مهم تاریخی آن اشاره شده است.

کلیدواژه‌ها: زبان فارسی، نگارش، ساده‌نویسی، زمینه‌ها، عوامل.

* مسئول انجمن قلم حوزه، محقق و نویسنده.

پیش سخن

هر خواننده‌ای نوشته‌ی مهرآمیز، زیبا و روان را می‌پسندد و از آن لذت می‌برد. وظیفه‌ی نخست و اصلی هر نویسنده‌ای نیز انتقال آسان و سریع مفاهیم به خوانندگان است که جز از راه ساده‌نویسی ممکن نیست.

در فن و هنر نویسندگی، سادگی بر زیبایی تقدم دارد؛ حتی برخی را گمان بر آن است که ساده‌نویسی بر درست‌نویسی هم مقدم است. یعنی نویسنده‌ی ماهر از دو جمله‌ی هم‌معنا که یکی ساده است و دیگری کمی پیچیده اما زیبا، به حتم اولی را برمی‌گزیند و عطای دومی را به لقای آن می‌بخشد.

سادگی و روانی را می‌توان طبیعی‌ترین اصل زیبانویسی نیز قلمداد کرد؛ زیرا نوشتاری که هموار و بی‌گیر و گره است، چنان گرم و گیرا است که نیاز چندانی به آرایه‌ها و بزک‌های لفظی ندارد. بسیاری از نویسندگانی که به هوس شیوانویسی، اصل مهم و رسالت نخست خود، یعنی ساده و روان نوشتن را فراموش می‌کنند. این گروه در زیبانویسی نیز راه به جایی نمی‌برند؛ زیرا نوشته‌ای که مفهومی، هموار و درست نباشد، به حتم زیبا هم نخواهد بود.

تکلف و تصنع، جز زحمت و سردی نمی‌افزایند و همچون بزک، روی نازیبا را نازیباتر می‌کنند. تجربه‌ی نویسندگان بزرگ هم نشان داده است که سادگی، حاصل خیزترین زمین برای روییدن گل‌های زیبا است؛ یعنی حتی آنان که به زیبایی بیش از رسایی اهمیت می‌دهند، باید بدانند که آن محصول فقط از این زمین برداشت می‌شود. آری؛ می‌توان با رنگ و مواد پلاستیکی چیزهایی ساخت که شبیه گل و گیاه‌اند؛ اما از آنها نباید چشم داشت که مشامی را بنوازند یا چشمی را غرق لذت و هیجان کنند.

طبیعی ساختن سخن، منتهای صنعتگری است و نویسنده تا اندیشه‌ی بسیار نکند، طبیعی سخن نتواند گفت. کلام باید عادی به نظر آید و مأنوس باشد. الفاظ و عبارات، هرچه معمول‌تر و به اذهان نزدیک‌تر، بهتر. سخن باید چنان طبیعی باشد که هر کس بشنود، گمان کند، خود می‌تواند چنین بگوید. (فروغی، ص ۶۷)

شاید بدین رو است که قرآن کریم نیز همواره «مبین» و «عربی بودن» خود را یادآوری می‌کند. مبین، یعنی آشکار و آشکارکننده، و عربی نیز در مقابل عجمه، یعنی سخنی که در آن گنگی و گره نیست. نگارنده، سراغ ندارد که قرآن مجید در جایی از آیات کریمش، به فصاحت و بلاغت خود بیابد؛ اما همواره روشنی و روانی خود را ستوده است (ر. ک: یوسف / ۲؛ شعراء / ۱۹۵؛ نحل / ۱۰۳).^۱

همچنین از هزاران شاعر و نویسنده‌ای که در زبان فارسی، اثرآفرینی کرده‌اند، اکنون نام و آثار کسانی باقی است که هنگام نوشتن یا سرودن، سادگی و صمیمیت را بر فضل فروشی‌های بیمارگونه، ترجیح داده‌اند. به واقع ما در تاریخ خود، ساده‌گوتر و آسان‌یاب‌تر از سعدی و مولانا نداشته‌ایم و اگر هنوز آثار آنان خواندنی است، از رهگذر قدرت و اهمتامی است که آنان در ساده‌گویی داشته‌اند. به چند نمونه زیر توجه کنید و ببینید آیا از این ساده‌تر و زیباتر می‌توان سخن گفت؟

مولوی:

من به سوی باغ و گلشن می‌روم
تو نمی‌آیی نیا من می‌روم (دیوان غزلیات)

سعدی:

چه جرم رفت که با ما سخن نمی‌گویی؟
جنایت از طرف ماست یا تو بدخویی؟

حافظ:

درد عشقی کشیده‌ام که می‌پرس
زهر هجری چشیده‌ام که می‌پرس
گشته‌ام در جهان و آخر
کار دلبری برگزیده‌ام که می‌پرس

۱. در یکی دیگر از آیات (زمر/ ۲۸) می‌فرماید: «آن را عربی و بدون کجی نازل کردیم.» کنار هم آمدن صفت‌های «عربیت» و «غیر ذی عوج» برای قرآن، نشان از آن دارد که این کتاب چنان آشکار و روان است که خواننده را هرگز دچار سردرگمی و گنگی نمی‌کند.

از شاعران معاصر نیز بیشتر کسانی اقبال دیدند و نامشان بر سر زبان‌ها افتاد که زبانی ساده و روان داشتند. سهراب سپهری از این گروه است: «آب را گل نکنیم...» «صدا کن مرا/ صدای تو خوب است...» «... دل خوش سیری چند؟...» «کسی از دیدن یک باغچه مجذوب نشد/ هیچ کس زاغچه‌ای را سر یک مزرعه جدی نگرفت...»

همچنین باید دانست که قلم، دو کارکرد متفاوت دارد: ادبی و زبانی. در کارکرد ادبی، قصد نویسنده بیشتر آفرینش‌های هنری و تولید متن‌های شاعرانه است. اما آنجا که قلم جز به مخابره پیام و محتوا نمی‌اندیشد، از منطقه ادبیات بیرون می‌آید و پا به عرصه زبان می‌گذارد. بنابراین بر نویسنده است که پیش از دست بردن به قلم، تکلیف خود و خواننده‌اش را روشن کند: آیا در پی تولید متن ادبی است یا فقط قصد بیان محتوای خاصی را دارد. در صورت نخست، مقداری سردرگمی و ناهمواری، نقص محسوب نمی‌شود؛ اما در کارکرد دوم، به هیچ بهانه‌ای نباید سادگی و روانی را فدای فضیلت‌های دیگر کرد.

آری؛ سادگی و صمیمیت قلم، نباید به ابتذال و محاوره‌نویسی بینجامد. برخی، دشوارنویسی را نشانه زیبایی و فضیلت قلم می‌پندارند و برخی دیگر نیز، چنان در ساده‌نویسی افراط می‌کنند که گویی هیچ فرقی میان نوشتار و گفتار نمی‌بینند. حال آنکه سادگی در میانه‌روی است، و میانه‌روی در اینجا یعنی یافتن راهی میان دشوارنویسی و گفتارنویسی. این را نیز بگوییم که راه میانه، از هر دو سخت‌تر است؛ چنان که گفته‌اند: «ساده‌نویسی دشوار است و دشوارنویسی آسان.»

تاریخچه ساده‌نویسی

به یمن همت و آگاهی و ایران دوستی سامانیان، هزار و صدسال پیش، نثر فارسی نخستین گام‌های بلند و پیوسته خود را برداشت. مقدمه شاهنامه ابومنصوری و تاریخ بلعمی و ترجمه تاریخ و تفسیر طبری، آغازی مطمئن و استوار برای پارسی‌نویسی است که در دوره سامانیان سامان یافت. سادگی و پیراستگی از حشو و تکلف، و گرایش به

لغات فارسی، از امتیازهای این دوره طلایی است. این شیوه، در دوره غزنویان نیز کمابیش ادامه یافت؛ جز اینکه در این دوره، لغات تازی و طول جملات، بیشتر شد. ابوالفضل بیهقی، نماینده و بزرگ‌ترین نویسنده این دوره و، به عقیده برخی، بزرگ‌ترین نویسنده زبان کهن فارسی است.

خواجه عبدالله انصاری، در قرن پنجم، سجع را وارد نثر کرد و پس از او، اندک اندک صنایع بدیعی (سجع، جناس، موازنه، مراعات‌النظیر، مطابقه و...) در آثار نویسندگان مختلف راه یافت.

قرن ششم را باید قرن نثر فنی نامید. نمونه‌های اعلائی آن کلیله و دمنه نصرالله منشی است. در این دوره، صنایع بدیع و لغات ثقیل و اصطلاحات مختلف در اکثر کتاب‌ها رو به فزونی گذاشت و نویسندگان در استعمال مترادفات الفاظ عربی چنان افراط کردند که کار به لفاظی کشید و معانی و مفاهیم فدای درازگویی‌ها و فضل‌فروشی‌های ملال‌آور شد. تاریخ و صاف اوج تکلف و تصنع در این دوره است. تاریخ در دست نویسنده این کتاب، دست‌او‌پا بیچاره‌ای برای سخن‌سازی و سجع‌پردازی بود، نه وسیله‌ای کارآمد برای نقل و انتقال معانی و مطالب. او خود اذعان می‌کند: «نظر بر آن است که این کتاب مجموعه صنایع علوم و فهرست بدایع فضایل و دستور اسالیب بلاغت و قوالب براءت باشد و اخبار و احوال که موضوع علم تاریخ است مضامین آن بالعرض معلوم گردد.» این شیوه، به راه بی‌مقصد خود ادامه داد و کسانی همچون میرزا مهدی خان منشی در دوره نادره، آن چنان در استعمال الفاظ مهجور عربی افراط کردند که در سراسر آثارشان، جز برخی حروف و افعال ربطی، هیچ اثری از واژگان فارسی نیست.

ملک الشعرای بهار، قرن هفتم به بعد را دوره فساد نثر فارسی می‌داند؛ زیرا در این دوره «دبیران ایرانی در فضل‌فروشی از اعراب پیش می‌افتند و غلبه با نثر متکلفانه و مسجع است.» (ملک‌الشعراى بهار، ج ۱، ص ۱۹) به گفته او از قرن هفتم و شاید از پیش از آن، زبان نوشتاری فارسی از زبان ساده گفتاری کم‌کم فاصله گرفت و پیوسته این فاصله بیشتر شد، به طوری که در دوره قاجار، ادبیات ایران، گرفتار نثری سرد و

سنگین است. البته نمونه‌های آغازین ساده‌نویسی نیز در همین دوران پدید آمد. در نخستین سال‌های سده یازدهم هجری، شیخ ابوالفضل دکنی وزیر اکبرشاه در هند، یکی از بنیانگذاران ساده‌نویسی در کتاب‌های اکبرنامه و آیین اکبری است. در این آثار نسبت واژه‌های عربی در نثر فارسی، از هفتاد درصد به سی درصد کاهش یافت. به هر روی از اواخر قرن دوازدهم، نثرهای متصنع و متکلف به محاق رفتند. آثار نویسندگان این قرن را می‌توان نخستین سرمشق‌های نثر ساده‌پارسی برای دوره‌های بعد به حساب آورد. قائم‌مقام فراهانی، به مقدار فراوانی از عبارات متکلف و متصنع و مضامین پیچیده و تشبیهات نابجا کاست و تا اندازه‌ای انشای خود را به سادگی و گفتار طبیعی نزدیک کرد. نثر وی، به‌ویژه در نامه‌هایش، از جمله‌های کوتاه ترکیب می‌شد و کمتر در پی قرینه‌سازی‌های فنی بود. همچنین از ذکر القاب و عناوین تملق‌آمیز اجتناب کرد و اشعار فارسی و عربی و آیات قرآنی و اخبار و احادیث را کم و بجا به کار برد. نثر قائم‌مقام، آشکارا می‌کوشد به زبان سعدی در گلستان نزدیک شود. در دوره فتحعلی‌شاه بعد از دو شکست ایران از روسیه، و فروریختن دیوارهای بی‌خبری و برج‌های غرور، واقعیت عقب‌ماندگی کشور آشکارتر شد. نوشته‌های تحلیلی و انتقادی گسترش یافت و توجه به خواننده عام، موجب گردید که نویسندگان ساده و روان‌تر از قبل بنویسند. چنان‌که گذشت، میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی از نخستین نثرنویسان مؤثر این دوره است. او که کارگزار عباس میرزا و از مردان سیاسی جامعه محسوب می‌شد، در نامه‌ها و مقالاتش به ساده‌نویسی گرایش آشکاری داشت. بی‌پروایی در کاربرد اصطلاحات عامیانه در نوشته‌های رسمی و علمی، یادگار تحول‌زای او است. در میان ساده‌نویسان این دوره می‌توان از میرزا جعفر حقایق‌نگار نیز یاد کرد. او کتابی به نام حقایق الاخبار نوشت که در آن به سرگذشت شاهان قاجار تا زمان ناصرالدین‌شاه پرداخته است. این کتاب، به دلیل اشاره به خدمات امیرکبیر، ناصرالدین‌شاه را خشمگین کرد و به دستور او جمع‌آوری و معدوم شد. میرزا احسن فسایی، نویسنده فارسنامه ناصری، محمدتقی سپهر، خالق ناسخ التواریخ و رضاقلی خان هدایت، مؤلف مجمع الفصحاء نیز از دوستداران نثر ساده بودند. نویسنده دیگری که در

این عصر می‌زیست و کتاب الف لیلة و لیلة (هزار و یک شب) را ترجمه کرد، میرزا عبداللطیف طسوجی است.

در قرن سیزدهم، عباس میرزا پسر فتحعلی شاه، با آوردن نخستین چاپخانه در تبریز وسیله طبع کتاب و روزنامه را فراهم آورد. نیز با فرستادن چند تن از ایرانیان از جمله میرزا صالح شیرازی به فرنگ، اولین تحصیل کردگان و آفرینندگان اندیشه‌های جدید را تربیت کرد.

روزنامه‌نویسی نیز از آغاز سلطنت ناصرالدین شاه، ابتدا در محیط دربار و سپس برای مردم پدید آمد. ترجمه مقالات و نمایشنامه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده و رسالات و اشعار میرزا آقاخان کرمانی و نوشته‌های شیخ احمد روحی و کتاب‌های میرزا عبدالرحیم طالبوف و سیاحتنامه زین العابدین مراغه‌ای از جمله کوشش‌هایی بود که زبان فارسی را شسته‌تر و برای ارتباط با مردم آماده‌تر کرد.

زین العابدین مراغه‌ای، میرزا عبدالرحیم طالبوف، میرزا علی اکبرخان دهخدا و سیدمحمدعلی جمالزاده، چهارتن از نویسندگان بزرگ دوران مشروطیت‌اند. زین العابدین مراغه‌ای از حیث تازگی موضوع و سادگی زبانی در کتاب سیاحتنامه ابراهیم بیگ، میرزا عبدالرحیم طالبوف از لحاظ دست‌یابی به زبان ساده و موضوع‌های تربیتی، دهخدا با قلم استوار و طنز گزنده‌اش در مقالات «چرند و پرند» و سیدمحمدعلی جمالزاده با انتخاب قالب «داستان کوتاه» و بهره‌وری فراوان از ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات مردمی، زبانی نو پدید آوردند که در آن، لفاظی و شعبده‌بازی با کلمات، جای خود را به موضوعات جدی، طنز و انتقاد داد. در عصر حاضر، بیشتر نویسندگان دریافته‌اند که ارزش نویسنده، در بلندای اندیشه و توانایی بیان آن به زبان ساده و روان و قدرت تحلیل و تشریح او است، نه لفاظی‌های مردم‌فریب.

امیرنظام گروسی، حاج میرزا حبیب اصفهانی (نویسنده حاجی بابای اصفهانی)، عبدالوهاب قزوینی (پدر علامه قزوینی)، محمدحسن خان صنیع‌الدوله، ملک‌خان ناظم‌الدوله، آیت‌الله نجفی قوچانی (نویسنده سیاحت شرق) و اشرف‌الدین قزوینی گیلانی (نسیم شمال) از دیگر پیشگامان ساده‌نویسی در صدوپنجاه سال

گذشته‌اند که آیندگان را وامدار هوش و شجاعت خود در ساده‌نویسی کردند (ر. ک: حقوقی، فصل ساده‌نویسی).

به گمان نویسنده، ساده‌نویسی در ۱۰۰ سال اخیر، سه تحول بزرگ را پشت سر گذاشته است که همگی مایه غنا و قدرتمندی زبان فارسی شده‌اند:

۱. مشروطیت

نهضت مشروطه و مقدمات آن، افزون بر تأثیرات بی‌شمارش بر سرنوشت ایرانیان، اثر مهمی نیز بر نویسندگی در این دیار گذاشت. «نوشتن برای مردم» از پدیده‌های مشروطه است؛ زیرا پیش از آن، دانشمندان و مؤلفان، بیشتر برای اهل فضل و طالبان رسمی علوم، کتاب و رساله می‌نوشتند و به ندرت برای عموم مردم دست به قلم می‌بردند.^۱ به همین دلیل دانشمندان ایرانی و فارسی‌زبان در قرن‌های گذشته، آثار خود را به زبان عربی می‌نوشتند؛ در حالی که اکثر مردم قادر به مطالعه چنین آثاری نبودند.

مشروطیت، پدیده «نوشتن برای مردم» را ضروری کرد و «خواندن و دانستن» را از حلقه خواص بیرون آورد و به میان مردم و خانه‌ها برد. به دیگر سخن، توده‌ای کردن (popularization) یا دموکراتیزه کردن (democratization) نیاز زمانه بود و مشروطه این نیاز را از درون دل‌ها بر سر زبان‌ها انداخت. پس از آن بود که صدها نویسنده و شاعر در قالب روزنامه و کتاب و مقاله «برای مردم عامی» نوشتند و شعر سرودند. با قرار گرفتن «مردم» در جایگاه مخاطب، قلم‌ها به سمت ساده‌نویسی چرخیدند و چاره‌ای جز این هم نبود. بدین رو است که می‌توان مدعی شد از دل نهضت مشروطیت، ده‌ها نهضت دیگر نیز سربرآورد که از مهم‌ترین آنها انقلاب در نظم و نثر فارسی است.

همچنان که گفتیم، گام‌های نخست ساده‌نویسی، در نیم‌قرن پیش از مشروطیت برداشته شد؛ اما آنچه این پدیده خجسته را همگانی کرد، رابطه جدیدی بود که میان نویسنده و خواننده برقرار شد و نیز ورود دستگاه چاپ به ایران، به دستور عباس میرزا،
۱. کتاب‌هایی همچون تفسیر فارسی ابوالفتح رازی یا کیمیای سعادت غزالی استثنا است، نه قاعده.

بر شدت و سرعت این پدیده مبارک افزود.

مشاهده و مقایسه دو اثر متعلق به پیش و پس از مشروطه، مدعای بالا را به آسانی بر کرسی اثبات می‌نشانند؛ حتی اگر نوشته مربوط به پیش از مشروطیت، منشآت قائم مقام فراهانی باشد که خود از آغازگران ساده‌نویسی بود.

۲. داستان نویسی

گام دوم را نویسندگان ادبیات داستانی، به ویژه سیدمحمدعلی جمالزاده و صادق هدایت برداشتند. این دو نویسنده، چنان تأثیری بر نویسندگان پس از خود گذاشتند که می‌توان گفت اکنون ایرانیان - از نویسندگان دینی تا سکولارها - همگی به سبک آن دو قلم می‌زنند. از ویژگی نثر هدایت و پیروان او، توجه به زبان عامه مردم و پرهیز از آرایه‌های مصنوعی سنتی و کاستن از طول عبارات و استفاده بیشتر از واژه‌های فارسی است. هدایت، چنان می‌نوشت که گویی حرف می‌زد؛ اما در عین حال اکثر قواعد زبان نوشتاری را نیز رعایت می‌کرد. با وجود این، اهمیت هدایت بسیار فراتر از صنعت جمله‌سازی و عبارت‌پردازی او است. می‌توان با هدایت مخالف بود و حتی اندیشه‌های او را خطرناک دانست؛ اما هرگز نمی‌توان تأثیرگذاری زبانی و فکری او را بر چندین نسل از نویسندگان نامی معاصر انکار کرد.

۳. وبلاگ نویسی

وبلاگ‌ها به دلیل ماهیت دموکراتیک، گسترش سراسری و آسانی کار با آنها، تحول شگفتی در نثر معاصر فارسی، به ویژه در روزنامه‌نگاری، پدید آوردند. وبلاگ نویسی در ایران از سال ۱۳۸۰ آغاز شد و اکنون (۱۳۸۷) نزدیک به صد هزار نفر را جذب دنیای خود کرده است.^۱ میزان و چرایی تأثیر وبلاگ‌ها بر زبان فارسی، نیاز به گفت‌وگوهای مفصلی دارد؛ اما در اینجا همین قدر می‌افزاییم که وبلاگ‌ها در ۱. آمار وبلاگ‌های فارسی، بیش از صد هزار است؛ اما شمار وبلاگ‌هایی که پیوسته به‌روز می‌شوند، بسیار کمتر از این است.

طول هفت سال گذشته، شمار نویسندگان ایرانی را ده‌ها برابر کرده‌اند. اگر تا پیش از سال ۱۳۸۰، چند هزار ایرانی می‌نوشت، اکنون هزاران پیر و جوان ایرانی در وبلاگ‌های شخصی خود می‌نویسند. شگفت آنکه سهم ایران از تجارت الکترونیک به نیم‌درصد هم نمی‌رسد، اما وبلاگ‌های فارسی زبان رتبه سوم را در جهان مجازی اینترنت کسب کرده‌اند (ر. ک: بابایی، ۱۳۸۴). این آمار با توجه به شمار اندک فارسی‌زبانان جهان، بسیار معنادار است. پیش‌بینی می‌شود وبلاگ در آینده‌نه‌چندان دور برای ایرانیان تحصیل کرده، به مثابه یکی از لوازم ضروری زندگی، همچون ساعت مچی و گوشی همراه شود. اینکه این شمار بالا از مردم ایران در وبلاگ‌های خود چه و برای چی می‌نویسند، سخن دیگری است؛ اما همین که در کمتر از ده سال، تعداد کسانی که می‌نویسند و تولید متن می‌کنند، ده برابر شده است، سهم بسیاری در تحول زبان به سمت سادگی و توانایی بیشتر دارد.

بیشتر وبلاگ‌نویسان، ساده، طنزناک، خودمانی و مختصر می‌نویسند. بی‌قیدی در مراعات قواعد دستوری و بی‌توجهی به سنت‌های زبانی از دیگر گرایش‌های نوشتاری در میان آنان است. از همین رهگذر، آسیب‌هایی نیز بر زبان فارسی وارد کرده‌اند؛ اما هرگز نمی‌توان خدمت وبلاگ‌نویسی را به ساده‌نویسی، واژه‌سازی^۱، تولید نوشتارهای بی‌پیرایه و صمیمی و گاه بسیار قدرت‌مند انکار کرد. افزون بر آنها، وبلاگ‌نویسی، تأثیر شگرفی بر فرم مقالات و احیای «یادداشت‌نویسی» داشته است

۱. سهم وب‌نویسان در واژه‌سازی، حتی بیش از فرهنگستان است، زیرا آنان به‌ضرورت و بسیار طبیعی واژه می‌سازند، نه از روی تکلیف اداری یا به سفارش دیگران. البته بسیاری از واژه‌هایی که در وبلاگستان ساخته می‌شود، مطابق هنجارهای زبانی و دستوری نیست؛ اما بسیاری هم زیبا و ماندنی است. همین امروز (دهم فروردین ۸۷) در وبلاگی دیدم که نویسنده‌ای واژه «گو‌گلیدن» را برای «جست‌وجو از طریق گوگل» ساخته و به کار برده بود. «گو‌گلیدن» به لحاظ ساختار درونی، مانند کلمه «فهمیدن» است که در آن واژه بیگانه، هیئت فارسی پذیرفته است. این‌گونه واژه‌ها در وبلاگستان بسیار ساخته می‌شود و باید منتظر ماند و دید که کدام می‌ماند و کدام فراموش می‌شود.

که پیش از این جای فراخی برای آن در مطبوعات نبود. هر یک از این دعاوی، برای ناآشنایان با وبلاگستان، در حد فرضیه است؛ اما برای آنان که وب گردی را در برنامه های روزانه خود گنجانده اند، تأثیرهای مثبت و منفی وبلاگ بسیار آشکار است.

زمینه های ذهنی ساده نویسی

علاوه بر مهارت های فنی و تجربه های عملی، نویسندگان باید برای ساده نویسی زمینه های ذهنی نیز داشته باشند. زمینه ها یا در واقع پس زمینه های ذهنی نویسنده برای گرایش عملی به ساده نویسی، بسیار است و اکثر آنها به ویژگی های شخصی افراد و مقداری نیز به تربیت علمی او مربوط می شود. شماری از آنچه شخصیت نویسنده را برای ساده نویسی آماده می کند، به این شرح است:

۱. اهتمام و اعتقاد به فضیلت سادگی در نوشتار

نویسنده باید بداند که هر قدر با خواننده خود راحت تر باشد، توفیق بیشتری در برقراری ارتباط با او دارد. همچنان که سادگی در رفتار، بر گیرایی و جذابیت ما می افزاید، سادگی در گفتار و نوشتار نیز همین خاصیت را دارد. نیز نباید پنداشت که ساده نویسی، شخصیت علمی نویسنده را پایین می آورد؛ زیرا دانایان می دانند که ساده نویسی بسیار دشوارتر از دشوار نویسی است و داوری عوام درباره نویسندگان نیز متکی به داوری خواص است.

۲. پختگی و شفافیت مطلب در ذهن نویسنده

فقط کسانی قادر به رعایت سادگی در نوشتار خود هستند که درباره آنچه می نویسند، خود دچار ابهام و گنگی نباشند. جمله های گنگ و سردرگم، حکایت از ذهنی آشفته و ناتوان می کند.

۳. خودداری از فضل فروشی های قلمی

برخی را گمان بر آن است که نباید به همان آسانی و راحتی که سخن می گویند،

قلم بزنند؛ وگرنه متهم به بی‌سوادی خواهند شد! فضای کلی جامعه علمی کشور نیاز به فرهنگ‌سازی دارد تا همگان بدانند، فضیلت و برتری از آن کسانی است که روح و روان خوانندگان خود را در پیچ‌وخم الفاظ گرفتار نمی‌کنند.

۴. تصور مخاطب واحد

نویسنده‌ای که هنگام نوشتن، یک مخاطب تقریباً آشنا را تصور می‌کند و گویی فقط برای او می‌نویسد، بدون آنکه سعی کند و به خود فشار آورد، قلمش روان، ساده، مهربان و صمیمی می‌شود؛ همچنان که هر یک از ما در گفت‌وگوهای دوستانه با هر کی از اطرافیان خود، زبانی ساده و مهرآمیز داریم. نمونه تاریخی و بسیار شکوهمند این‌گونه سخنوری و اثرآفرینی، همه آثار مولانا جلال‌الدین رومی بلخی است. مخاطب مولوی در مثنوی معنوی، یکی از شاگردانش به نام حسام‌الدین چلبی، و روی سخن او در اکثر غزلیاتش، شمس تبریزی است. فیه مافیة و مجالس سبعه نیز به تقریب همین‌گونه‌اند. تصور مخاطب واحد، ذهن را از انقباض می‌رهاند و خیال نویسنده را آسوده می‌کند. ذهن آرام و خیال آسوده، قلمی روان و صمیمی می‌آفریند.



۵. نوشتن برای شنیدن

نوشتار باید مرزهای باریک خود را با گفتار حفظ کند، اما می‌سزد که پیوسته از لطایف، ظرایف، توانایی‌ها، شیوه و آوازه‌سازی‌ها، شگردهای زبانی و حتی لحن و موسیقی محاورات مردمی سود برد. حتی برخی بر این باورند که نوشتن، باید هم برای خواندن باشد و هم برای شنیدن؛ یعنی باید چنان نوشت که خواننده گمان کند کسی در حال گفت‌وگوی رودررو با او است. نوشته‌ای خواندنی است که شنیدنی باشد. اگر برخی چنان می‌گویند که گویی در حال نوشتن‌اند! برخی نیز چنان می‌نویسند که گویا مشغول گپ‌وگفت دوستانه‌اند. مردم از ساعت‌ها گفت‌وگو با یک‌دیگر خسته نمی‌شوند و اگر نویسندگان نیز به‌گونه‌ای بنویسند که خواننده بیش از احساس خواندن، احساس شنیدن کند، به توفیق بزرگی در جذب خواننده دست یافته‌اند.

۶. مدیریت اطلاعات و صرفه جویی در داده‌ها

نویسنده نمی‌تواند در هر نوشته و یا هر جمله، همه آنچه را که می‌داند، در هم ادغام کند و بنویسد. بسیاری از نوشته‌ها، فقط به این دلیل ناخواندنی و دشوارند که بیش از ظرفیت خود، حامل معانی و مفاهیم ریز و درشت شده‌اند. درست آن است که به تعداد واحدهای مستقل معنایی، جمله‌های مستقل ساخت و از تودرتو کردن عبارات سخت پرهیخت.

۷. مطالعه آثار بزرگان

یکی از راه‌های فراگیری ساده‌نویسی، انس با آثار بزرگانی است که این‌گونه می‌نوشتند. نویسنده‌ای که کیمیای سعادت غزالی را می‌خواند ناخودآگاه می‌پذیرد که می‌توان بزرگ‌ترین دانشمند عصر خود بود و از همه ساده‌تر و شیرین‌تر نوشت. باید از استادان فن درباره کسانی که ساده‌تر و روان‌تر از دیگران می‌نویسند، پرسید و آثارشان را خواند.

عوامل فنی و مهارت‌های قلمی

عادات درست قلمی و رعایت برخی نکات زبانی، در ساده‌نویسی بسیار مؤثرند. زبان، مانند دستگاه پیچیده‌ای است که بهره‌وری از آن نیاز به تخصص و تجربه دارد. شماری از عادات‌های صحیح و بایسته‌های قلمی در ساده‌نویسی بدین قرار است:

۱. معیارنویسی

هر زبانی دو گونه نظم و نثر دارد: معیار و غیر معیار (سبک). نثر یا زبانی که معیار نیست، اگر مبتنی بر اصول و هنجارهای اصلی زبان باشد، «سبک» است. برخی از نویسندگان به دلایل مختلف و با تکیه بر توانایی‌های خود، از نثر همگانی می‌گریزند و سبکی مخصوص به خود پدید می‌آورند. معیارنویسی و سبک‌مندی هر دو در جای خود نیکو است؛ اما باید دانست که کناره‌گیری از معیار و تولید سبک ویژه، تنها از

عهده برخی نویسندگان حرفه‌ای برمی‌آید.

اما نثر معیار چیست؟

زبان معیار (Standard Language) زبان نوشتاری دانش‌آموختگان، رسانه‌های گروهی و متون درسی در آموزشگاه‌های رسمی کشور است. زبان معیار در هر دوره زمانی، دگرگون شده، بر بنیاد عناصر اجتماعی و فرهنگی همان دوره خاص شکل می‌گیرد؛ یعنی سیال و شناور است. از همین رو در دوره‌های مختلف تاریخی هر زبان، زبان‌های معیار مختلف تولید می‌شود. عواملی مانند اوضاع سیاسی - اجتماعی و تحولات فکری - فرهنگی، توسعه دانش و تغییر ماهوی نیازها در شکل‌گیری زبان معیار مؤثرند.

برخی از مهم‌ترین شاخصه‌های نثر معیار در روزگار ما به این قرار است:

الف. ساده‌گرایی: زبان معیار امروز به سوی ساده‌گرایی میل دارد. پیچیدگی‌های واژگانی و معنایی، روزگاری نشانه فضل و هنرمندی نویسنده به شمار می‌آمد؛ اما امروزه تمایل به سادگی همه ساحت‌های زبان را فرا گرفته است.

ب. اعتدال‌گرایی: زبان معیار امروز همانند قرن‌های ششم تا سیزدهم، به عربی نمی‌گراید، اما همچون دهه‌های نخست این سده با واژگان عربی نیز نمی‌ستیزد؛ زیرا این زبان اکنون با فرهنگ دین و قرآن و فلسفه و عرفان چنان آمیخته است که قادر به استقلال کامل واژگانی از زبان عربی نیست.

زبان فارسی امروز برخلاف دهه‌های پیش‌فرنگی گرا هم نیست، بلکه با تکیه بر سرمایه‌های خود و نیز با بهره‌وری از تجربه‌های جدید، می‌کوشد بر توان و کارآمدی خویش بیفزاید.

ج. محتواگرایی: وظیفه اصلی زبان ارائه مضمون و محتوا به رساترین و سراسرترین شکل است. اکنون فرم‌گرایی و صورت‌آرایی منحصر به ادبیات و آفرینش‌های ادبی شده است. زبان معیار فارسی می‌کوشد از حواشی بکاهد و به اصل متن بپردازد. در این نثر، زبان دیده نمی‌شود؛ بلکه همچون شیشه وسیله‌ای است برای حفظ محتوا. به همین دلیل خواننده نثر معیار، خود را مواجه با سبک خاصی در نوشتار نمی‌بیند.



د. ادبیات گریزی: در ادبیات، عناصری همچون آشنایی زدایی، اغراق هنری و آرایه پردازی اهمیت بنیادین دارد؛ اما متنی که پیام خود را سریع و مستقیم به مخاطب منتقل می کند، از جنس «زبان» است، نه «ادبیات». انتقال غیر مستقیم پیام، به ویژه اگر خیال انگیز باشد، از کارکردهای ادبیات است، نه زبان.

ه. اجتناب از کهن گرایی: آرکایسم یا باستان گرایی، جایی در زبان معیار ندارد. نویسندگان حرفه ای همواره یک چشم به سنت های پیشین زبانی دارند و یک چشم به زبان روز. آنان سنت های زبانی را می آموزند، اما نه برای آنکه به کارشان گیرند، بلکه برای آنکه بتوانند بر اساس آنها زبان امروز را غنا و اصالت بخشند. یک نمود باستان گرایی در کاربرد واژه هایی مانند سرشک (اشک) و نیارستن (نتوانستن) و بدین (به این) است. اما کهنگی زبان، معانی و نمودهای مهم تری نیز دارد که شرح آن بگذار تا وقت و جای دگر.

و. محاوره گرایی: نثر معیار امروز ایران، بر خلاف سده های پیشین، از زبان گفتاری مردم نمی گریزد؛ بلکه می کوشد از ذخایر طبیعی و توانایی های روزآمد این زبان بهره گیرد.

ز. مرکز گرایی: در نثر معیار، نمی توان از واژگان یا اصطلاحات یا ساختارهای بومی منطقه خاصی از کشور، بدون توضیحات لازم، استفاده کرد؛ بلکه همه توجه این زبان به پایتخت است.

از دیگر ویژگی های نثر معیار، پرهیز از کلمات نامأنوس فارسی و غیر فارسی، پرهیز از کلمات و عبارات کم نقش یا بی نقش، کاستن از الفاظ تزینی و مقدمه چینی های کم فایده است. در زبان معیار، وقتی می خواهیم خبر از تولد یا مرگ کسی بدهیم، نمی توانیم چنان قلم فرسایی کنیم که اصل خبر کم رنگ شود. به مثل خبر حمله عراق به ایران به زبان معیار، شبیه جمله زیر است:

– عراق در آخرین روز شهریور سال ۱۳۵۹ به ایران حمله کرد.

نویسنده معیارنویس، برای محکوم کردن حمله عراق به ایران، دست به ساختن جمله هایی می زند که محتوای آنها، خواننده را متقاعد می کند که این حمله،

ناجوانمردانه و ددمشانه بوده است؛ اما از کاربرد فراوان این الفاظ خودداری می‌کند و می‌کوشد خواننده خود به این نتایج برسد.

نمونه غیر معیار:

- رژیم بعثی و خونخوار عراق در آخرین روزهای گرم تابستان ۵۹ به طرز وحشیانه‌ای به سوی مرزهای مقدس میهن اسلامی ایران تاخت تا نام خود را در صدر فهرست جانیان تاریخ ثبت کند.

این گونه نوشتن، بیشتر به کار متن‌های ادبی تبلیغی می‌آید و در نثر علمی و معیار باید از آن کمتر استفاده کرد.

۲. بهره‌وری از زبان گفتاری

تا آنجا که ممکن است باید نوشته را به زبان گفتاری درست نزدیک کنیم؛ زیرا این زبان، طبیعی‌تر، مؤثرتر و شیرین‌تر از زبان خشک کتابی است. ناگفته نماند که لازم نیست زبان نوشتاری را کاملاً گفتاری کرد؛ بلکه این دو زبان باید پیوسته در حال دادوستد با یکدیگر باشند و در عین حال در داخل مرزهای خود زیست کنند. به مثل مردم در گفتار روزانه خود معمولاً از فعل «برخاست» یا جمله «سخن گفت» استفاده نمی‌کنند و جای آن می‌گویند «بلند شد» و «حرف زد». این مقدار تفاوت میان گفتار و نوشتار مهم نیست و بلکه لازم است؛ اما برخی تفاوت‌ها تحمیلی و بی‌جا است؛ مانند استفاده از «درب» به جای «در» یا کاربرد بی‌مورد «مورد».

راهکارهای زیر، زبان نوشتاری را اندکی به زبان مردمی نزدیک‌تر می‌کند:

الف. پرهیز از افراط در استفاده از فعل وصفی: در زبان گفتاری نمی‌گوییم: «کتاب را باز کرده، خواند.» می‌گوییم: «کتاب را باز کرد و خواند.» فعل وصفی، اگر اندک شمار باشد، عیب محسوب نمی‌شود.

ب. پرهیز از فعل‌های مصنوعی: در زبان فارسی، فعل‌هایی وجود دارند که کاربرد آنها فقط در وقت اضطرار جایز است؛ و گرنه غیر طبیعی می‌نمایند. بنابراین تا وقتی که می‌توانیم «است» را به کار ببریم، نباید «می‌باشد» را جای آن بنشانیم. تنها در

صورتی مجبور و جایز به استفاده از «می باشد» هستیم که پیش تر چندین بار کلمه «است» را آورده باشیم و تکرار آن خوشایند نباشد.

بهبتر است بنویسیم	بهبتر است بنویسیم
می باشد	است
نمود/ ساخت	کرد
گشت/ گردید	شد
صورت بگیرد	بشود
نهاد	گذاشت

بنابراین جمله سازی های زیر بیرون از شیوه ساده نویسان است:

- لیوان روی میز می باشد.

- لیوان را روی میز نهاد.

- او به استادش احترام نمود.

- چرا از من ناراحت گشتی؟

- مرا خوشحال ساخت.



ج. اجتناب از جمله ها و توضیحات معترضه در وسط جمله اصلی: در زبان گفتاری از جمله ها و توضیحات معترضه احتراز می شود؛ اما ممکن است توضیحات بیشتری در قالب جمله های مستقل بیاید. در گفتار و گفت و گوهای شفاهی، تکرار و توضیح اضافی - اگر از حد نگذرد - چندان عیب محسوب نمی شود.

د. کاستن از شمار پانویس ها: پاورقی نباید بیش از مقدار لازم باشد. برخی از نویسندگان دوست دارند همه اطلاعات پراکنده خود را به هر بهانه ای به خورد خواننده بدهند و چون بسیاری از این اطلاعات اضافی، جایی در متن ندارند، به حاشیه رفته، در قالب پاورقی یا یادداشت های پایانی کتاب ظاهر می شوند. این شیوه نامطلوب، ذهن خواننده را پریشان، موضوع اصلی نوشتار را کم رنگ، و نویسنده را متهم به فضل فروشی می کند.

ه. صمیمیت و تواضع: چنان که در گفت و گوهای رودررو با یک دیگر خنده رو،

فروتن و صمیمی هستیم، در نوشته‌های خود نیز باید همین گونه باشیم. برای نمونه، نویسنده نباید از اعتراف به نادانی خود در مسئله‌ای خاص (نه به نحو کلی و تعارف گونه) ابا داشته باشد؛ زیرا روزانه همه ما چنین اعتراف‌هایی داریم. در فرهنگ مردم عادی و در محاورات روزانه همه انسان‌ها، فراوان اتفاق می‌افتد که کسی به «ندانستن» یا «ناکامیابی در امری» اعتراف می‌کند و مثلاً می‌گوید: «من معنای این بیت را نمی‌دانم.»^۱ اما گویا نویسندگان بنا ندارند هیچ‌گاه در هیچ امری اظهار نادانی کنند؛ جز در مقدمه کتاب خود. معمولاً مؤلفان به اندکی تعارفات مصنوعی در مقدمه نوشتارشان بسنده می‌کنند و سپس در هیچ جای دیگر، به خواننده خود نمی‌گویند که مثلاً «من درباره این مسئله بیش از این نمی‌دانم» یا «فرصت مطالعه و جست‌وجوی بیشتر در این موضوع را نداشتیم.» بلکه ترجیح می‌دهند جای این گونه اعترافات صمیمی، بگویند: «تحقیق بیشتر در این موضوع، بیرون از گنجایش این کتاب است» یا «... در این مقال نمی‌گنجد» یا «... به فرصتی دیگر وامی‌گذاریم» یا «شرح این هجران و این خون جگر/ این زمان بگذار تا وقت دگر»... این گونه عبارات، اگر فقط برای پوشاندن ضعف و کاستی نویسنده باشد، جز اینکه ناقص صداقت و شجاعت علمی است، نوشته او را از امتیاز سادگی و صمیمیت با خواننده محروم می‌کند.

و بهره‌گیری از واژگان و فرهنگ مردمی: کلماتی وجود دارند که مردم آنها را بیشتر از نویسندگان به کار می‌برند. ورود این کلمات رایج در خانه‌ها و خیابان‌ها به کتاب‌های علمی و مقالات تخصصی، با ممنوعیت‌های بی‌دلیلی روبه‌رو است؛ در حالی که واژه‌های مردمی و کوچه‌وبازاری، آثار علمی را خواندنی‌تر، و نویسنده را به خواننده خود نزدیک‌تر و صمیمی‌تر می‌کند. اما البته باید در انتخاب و نحوه به کارگیری آنها

۱. دکتر پرویز ناتل خانلری، در یادداشت‌هایی که در شرح برخی ابیات حافظ نوشته است، گاهی به صراحت و روشنی به خواننده خود می‌گوید که من معنای این بیت یا آن غزل را نفهمیدم. برای نمونه، ر. ک: دیوان حافظ، به تصحیح خانلری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹، مؤخره «چند یادداشت»، ص ۱۰۰۲.

سلیقه و تجربه و قدرت تصفیه‌گری داشت. زیرا زیاده‌روی در این شیوهٔ دشوار، متن را سبک و بی‌اعتبار می‌کند.^۱

برخی از کلمات گفتاری که کم‌کم جای خود را در نوشته‌های رسمی و علمی باز می‌کنند، به این قرار است:

هر از گاه (گاهی)، دلخور (ناخشنود)، دست‌خالی یا دست‌از‌پادرازتر (ناکام)، بی‌گدار (بی‌تأمل و اندیشه)، ترسو (هراسناک)، غریبه (ناآشنا)، خوشگل (زیبا)، صبح‌زود (سحرگاهان)، بی‌دروپیکر (آشفته)، پر (مملو/ سرشار)، هم (نیز)، تصادف (سانحه)، قبلا (پیش‌تر)، بلد نیستم (نمی‌دانم)، میدان دادن (فرصت یا مجال دادن)، میدان‌داری (حضور و مدیریت فعال)، عرض‌اندام کردن (نمایش توانایی‌ها)، سرراست (مستقیم و بی‌ابهام)، پشت‌گوش‌انداختن (توجه نکردن)، سلیقه (ذوق انتخاب)، گول (فریب)، عصبانی (خشمگین)، جواب دادن^۲ (پاسخ گفتن)، مانند/ مثل (همچون/چونان)، دست‌از‌سر کسی برداشتن (رها و خلاص کردن)، سرزدن (جست‌وجو کردن).

همچنین ما در گفت‌وگوهای روزانهٔ خود از ضمیر متکلم وحده (من) فراوان استفاده می‌کنیم و بیان‌های کنایی مانند «این‌جانب» یا «بنده» را کمتر به کار می‌بریم. استفاده از ضمیر متصل نیز در گفتار بیش از نوشتار است. مثلا ما فراوان می‌گوییم: کتابش، کتابم، کتابت، کتاب‌شان... اما موقع نوشتن، می‌نویسیم: کتاب او، کتاب من، کتاب آنان... افزون بر آن، سخنان شفاهی مردم پُر است از ضرب‌المثل‌های قدیم؛ مانند «از او آبی گرم نمی‌شود» در معنای «امیدی به او نیست». «بهتر است نویسنده همراه کلمات کتابی، از این‌گونه واژه‌های مردمی هم گاهی استفاده کند تا زبان اثرش در نظر خواننده، غریبه ننماید. روشن است که این شیوهٔ قلمزنی، نباید بهانه‌ای باشد برای سطحی و ناستوار نوشتن.

۱. به تقریب جریان کلی ادبیات معاصر مبتنی بر همین شیوه است و از میان شاعران سنتی، شادروان محمدحسین شهریار در آمیزش هنرمندانهٔ زبان گفتاری با ادبیات کلاسیک پیشگام بوده است.

۲. سعدی: به سرو گفت کسی که میوه‌ای نمی‌آری / جواب داد که آزادگان تهی دست‌اند.

۳. نزدیکی اجزای اصلی جمله به یکدیگر

پراکندگی اجزای اصلی جمله و فاصله افتادن میان آنها، فهم جمله را دشوار می‌کند. می‌دانیم که در جمله‌های ترکیبی، یکی «پایه» و دیگری «پیرو» است. مثلاً جمله مرکب «من تا وقتی هوا سرد است، از خانه بیرون نمی‌آیم» از دو جمله پایه و پیرو تشکیل شده است:

پایه — «من از خانه بیرون نمی‌آیم.» پیرو — «تا وقتی هوا سرد است.»
راه ساده‌تر کردن این عبارت تودرتو، تفکیک جمله پایه از پیرو آن است. بدین ترتیب اجزای اصلی جمله پایه به یکدیگر نزدیک‌تر می‌شوند. «من» در جمله پایه، نهاد است و «بیرون نمی‌آیم» گزاره آن. بنابراین باید آن دو را تا می‌توان به هم نزدیک کرد: «تا هوا سرد است، من از خانه بیرون نمی‌آیم.»

افزودن قید زمان، قید مکان و عبارت‌های توضیحی یا تکمیلی، نباید جمله را شلوغ، بی‌قواره و آشفته کند. تفاوت دو جمله زیر در این است که در اولی میان اجزای اصلی جمله پایه، فاصله افتاده و این فاصله در جمله دوم، کمتر است. به همین دلیل جمله دوم مفهوم نرم و خوش‌خوان‌تر است:

— این مشکل را می‌توان با اجرای برنامه‌های آموزشی که فرهنگ جامعه را غنی‌تر می‌کند و همچنین با استفاده از امکانات و ابزارهای تبلیغی، حل کرد.
«با اجرای برنامه‌های آموزشی و با استفاده بهینه از امکانات و ابزارهای تبلیغی، می‌توان این مشکل را حل کرد.»

— خداوند، آتش را بر چشمی که از خشیت الهی گریسته است، حرام کرده است.
«خداوند آتش را حرام کرده است بر چشمی که از خشیت الهی گریسته است.»

۴. پرهیز از تتابع افعال

یکی از ویژگی‌های زبان فارسی، آن است که در همه جملات آن باید دست کم یک فعل حضور داشته باشد؛ اما ضرورتی ندارد که فعل همیشه در پایان جمله بیاید. گاهی پیوستگی جمله اصلی به جمله توضیحی، موجب می‌شود که دو فعل در پایان

جمله پشت سر هم ردیف شود. ساده‌ترین راه حل آن است که افعال را در مکان‌های مناسب جمله سرشکن کنیم و مانع اجتماع آنها در کنار هم شویم.

- وی نخستین کتاب خود را در سال‌هایی که معلم فلسفه بود، نوشت.

«وی نخستین کتاب خود را در سال‌هایی نوشت که معلم فلسفه بود.»

۵. استفاده از کلمات ماتوس

تا جایی که ممکن است، باید از واژه‌های غیر فارسی پرهیز کرد؛ اما این پرهیز، نباید به افراط گراید و موجب دشواری فهم خواننده شود. کاربرد کلمات ناآشنا، فقط در صورتی مجاز است که نتوانیم جایگزین مناسب‌تری برای آنها پیدا کنیم.

۶. کوتاه‌نویسی

اگر کوتاه‌ترین فاصله میان دو نقطه، خط راست است، کوتاه‌ترین فاصله میان دو مغز نیز جمله کوتاه و رسا است. هرچه جمله‌ها کوتاه‌تر باشند، خواندن و فهم آنها آسان‌تر است. برای کودکان و نوجوانان، جمله‌هایی بیش از پنج کلمه دشوار است و این رقم در نوشته‌هایی که مخاطب آنها بزرگسالان‌اند، به بیست و پنج تا سی هم می‌رسد. یکی از علل نارسایی برخی جملات، اشمال آنها بر توضیحات اضافی و تکرارهای دردسرساز است. درازنویسی از بیماری‌های قلمی است و درمان آن در «حذف توضیحات اضافی» و یا «تجزیه جمله بلند به چند جمله کوتاه» است. در مثال‌های زیر جمله‌ها از طریق حذف و پیرایش، کوتاه و در نتیجه زیباتر شده‌اند:

- هدف و نهایت چیزی که این گروه از گفتن و نوشتن این گونه سخنان دنبال می‌کنند، این است که نباید به زندگی خیلی اهمیت داد.

«هدف آنان از این گونه سخنان، آن است که زندگی را نباید جدی گرفت.»

- تقاضا می‌شود نسبت به ثبت نام کسانی که برای کلاس‌های نویسندگی حضور به هم می‌رسانند و علاقمند به فراگیری این فن مهم می‌باشند، اقدام مقتضی صورت گیرد.

«خواهشمندم علاقه‌مندان به کلاس‌های آموزش نویسندگی را ثبت نام فرمایید.»
- در سخنان امام علی (ع) هیچ چیزی به اندازه تقوای دینی و پرهیز از دنیای
دون مورد تأکید و سفارش ایشان قرار نگرفته است.

«در سخنان امام علی (ع) بر چیزی به اندازه تقوا تأکید نشده است.»
گاهی نیز برای کوتاه کردن جمله بلند، چاره‌ای جز تجزیه آن به چند جمله کوتاه
و تبدیل جمله‌های فرعی به جمله‌های مستقل نیست:

- مقاله کوتاه و خواندنی یکی از روشنفکران فرانسوی به نام آلن سوکال که در
روزنامه فیگارو چاپ شده است و طی آن بر این واقعیت صحنه می‌گذارد که دشوارنویسی
به دلیل کم‌حوصلگی خوانندگان معمولی، موجب بی‌رونقی مطالعه و کتاب‌خوانی در
جامعه می‌شود، ضرورت ساده‌نویسی را به خوبی ثابت می‌کند.

«آلن سوکال، روشنفکر فرانسوی در مقاله‌ای که روزنامه فیگارو آن را چاپ کرده
است، به خوبی ضرورت ساده‌نویسی را آشکار و ثابت می‌کند. وی در این مقاله کوتاه و
خواندنی، از این واقعیت سخن می‌گوید که دشوارنویسی نویسندگان و کم‌حوصلگی
خوانندگان، موجب بی‌رونقی کتاب و کتاب‌خوانی در جامعه می‌شود.»

- زندگی انسان اگرچه سرشار از خطا و خطر است، و هر روز ده‌ها و صدها نوع
مشکل و مسئله پیش می‌آید که امید را از انسان می‌گیرد، ولی باید به آینده امید
داشت و مطمئن بود که پیروزی از آن امیدواران و کسانی است که خود را تسلیم یأس
و ناامیدی نمی‌کنند.

«زندگی انسان، سرشار از خطا و خطر است. هر روز ده‌ها مشکل و مسئله پیشامد
می‌کند که روح انسان را می‌آزارد. با این همه نباید خود را تسلیم یأس و خستگی کرد؛
زیرا آینده از آن امیدواران است.»

- این مقاله که در شورای علمی دانشگاه تهران تصویب شده است، گزارشی از
سخنرانی چند تن از صاحب‌نظران در همایش «ادبیات تطبیقی» در اردیبهشت سال
جاری با حضور صدها دانشجو و استاد است.

«این مقاله که در شورای علمی دانشگاه تهران تصویب شده است، گزارشی از

سخنرانی چند تن از صاحب نظران در همایش «ادبیات تطبیقی» است. این همایش در اردیبهشت سال جاری با حضور صدها دانشجو و استاد برگزار گردید. «گفتنی است که کوتاه نویسی، منحصر به «جمله» نیست؛ در «کلمه» نیز باید اقتصاد و اختصار را رعایت کرد. تبدیل فعل های مرکب به فعل ساده، هم جمله را کوتاه تر می کند و هم معمولاً بر صمیمیت فضای نوشتار می افزاید. به مثال های زیر توجه کنید:

- شکل سر این جانور مانع از آن می شود که جانوران دیگر به آسانی آن را ببلعند.
«شکل سر این جانور نمی گذارد که جانوران دیگر به آسانی آن را ببلعند.»
کلمه «نمی گذارد» جمله دوم را هم کوتاه تر و هم صمیمی تر کرده است.
- جایزه نخست را او اتخاذ کرد.

«جایزه نخست را او گرفت.»

- در ایران، نمک از شش هزار سال قبل از میلاد مورد استفاده قرار می گرفته است.
«نمک در ایران از شش هزار سال پیش از میلاد مصرف می شده است.»
ناگفته نماند که پشت سر هم آوردن چند جمله کوتاه نیز چندان خوشایند نیست. اگر جمله های بلند، فرایند فهم خواننده را دچار اختلال می کنند، توالی چند جمله کوتاه هم او را خسته می کند. افراط در پی در پی آوردن جملات کوتاه، نوشته را شبیه انشاهای دبستانی کرده، خواننده را می آزارد.
- زندگی زیبا است. دوست داشتنی است. دشمنی با زندگی بی معنا است. خودکشی، بیماری است.

«زندگی تا بدان جا زیبا و دوست داشتنی است که می توان دشمنی با آن را بیماری دانست، و این بیماری اگر درمان نشود، به خودکشی می انجامد.»

۷. اعتدال در استفاده از استعارات و کنایات

راست است که استفاده از فنون بلاغی و آرایه های زبانی، کلام را شیرین تر و مؤثرتر می کند؛ اما هرگاه آرایه بندی از اندازه بیرون رود، خواننده را به درد سر

می اندازد. به ویژه در متن های علمی، باید احتیاط بیشتری کرد و در بیشتر مواقع، عطای کنایات و استعارات را به لقای آنها بخشید و سرراست سخن گفت.

۸. چینش طبیعی اجزای جمله

به تقریب می توان گفت در زبان فارسی، برای هیچ یک از اجزای جمله، جای خاصی ضرورت ندارد؛ یعنی به مثل ضرور نیست که فعل بعد از فاعل یا قید پس از فعل یا حرف اضافه و متمم آن بعد از اسم بیاید. جمله ای را که در آن نظم دستوری رعایت می گردد، «جمله مستقیم» می گویند و غیر آن را «جمله غیر مستقیم».

نظم دستوری جمله به این شرح است:

جمله فعلی: فاعل + فعل لازم: «سعید آمد.»

جمله فعلی: فاعل + مفعول + فعل متعدی: «سعید کتاب را آورد.»

جمله اسمی: مسند الیه + مسند + فعل ربطی: «سعید دانشجو است.»

هر یک از متعلقات فعل یا فاعل یا مفعول (مانند قید، صفت و متمم) پیش یا پس از آنها می آید.

در جمله های غیر مستقیم این نظم به هم می خورد و نویسنده شکل دیگری به جمله می دهد؛ مثلاً می نویسد: «بیدار است هنوز چشم های پیرم؛ آیا تو را خواهد دید روزی؟» اگر بخواهیم همین جمله را نظم دستوری داده، به جمله مستقیم تبدیل کنیم، باید بنویسیم: «چشم های پیرم هنوز بیدار است؛ آیا روزی تو را خواهد دید؟»

استفاده از جمله غیر مستقیم، نیاز به مهارت و ذوق دارد. نویسندگان باتجربه از این گونه جملات ماهرانه استفاده می کنند و به نوشته خود آهنگ و هیجان می دهند. برای خلق آثار ممتاز و تأثیر گذار، چاره ای جز مهارت یابی در ساخت جمله های غیر مستقیم نداریم؛ اما فراموش نباید کرد که برهم زدن نظم دستوری جملات نباید موجب گنگی و دشواری عبارت شود؛ و گرنه باید از زیبایی این گونه جملات صرف نظر کرد، و سخن خود را مستقیم گفت.

به هر روی جمله هایی که در آنها نظم دستوری وجود ندارد، غلط محسوب



نمی‌شوند؛ ولی معمولاً درک و فهم‌شان به آسانی درک و فهم جمله‌های مستقیم نیست. به مثل، جملات زیر همگی درست‌اند:

از خانه به مدرسه آمدم/ آمدم از خانه به مدرسه/ از خانه آمدم به مدرسه/ به مدرسه آمدم از خانه...

با وجود این، همه جملات بالا به یک اندازه گویا و زیبا نیستند. شاید نتوانیم بر جمله‌های بالا عیب دستوری بگیریم، ولی به حتم برخی از آنها خلاف سنت‌های رایج زبانی ما در جمله‌نویسی است و به همین دلیل، خواننده را سردرگم می‌کنند. مثلاً در سنت جمله‌سازی ما طبیعی‌تر آن است که «فعل» در پایان جمله بیاید؛ اما گاهی تقدم فعل بر دیگر اجزای جمله، عبارت را زیباتر هم می‌کند؛ مانند «دوست دارم ایران را و همه مردمان خوش را.» «بنابر این شاید نتوان قانون فراگیری را بر همه جملات حاکم کرد، اما این قاعده که نظم و ترتیب اجزای جمله نباید به گونه‌ای باشد که خواننده را به زحمت اندازد، به کمال فراگیر است. بر نویسنده است که اجزای اصلی و فرعی جمله را به گونه‌ای چینش و مدیریت کند که خواننده با یک بار خواندن، بلکه با یک بار نظر افکندن بر جمله، آن را بفهمد و نیازی به دوباره خوانی و دقت بیشتر نداشته باشد. در مثال زیر، یک جمله با چندگونه چینش اجزا آمده است که برخی گنگ و برخی گویا است:

۱. به گرد خورشید، زمین هر ساله یک بار می‌گردد.
۲. یک بار هر ساله زمین به گرد خورشید می‌گردد.
۳. هر ساله یک بار زمین به گرد خورشید می‌گردد.
۴. زمین هر ساله به گرد خورشید یک بار می‌گردد.
۵. زمین هر ساله یک بار به گرد خورشید می‌گردد.

روشن است که جمله پنجم از همه گویاتر است؛ زیرا چینش کلمات در آن منطقی‌تر و مانوس‌تر است. اما گاهی چینش نامتعارف کلمات باعث می‌شود جمله به اندازه کافی مفهوم نباشد. مثال:

- سپس نویسنده وارد موضوع اصلی کتاب می‌شود و کتاب درباره شیوه نقد

نظریه‌های دین‌شناختی است و باقی کتاب در حکم مقدمه است.
«کتاب درباره شیوه نقد نظریه‌های دین‌شناختی است. نویسنده پس از ذکر مطالبی که در حکم مقدمه اند، وارد موضوع اصلی کتاب می‌شود.»

۹. پرهیز از اضافات

اضافه شدن چند اسم به یک‌دیگر و یا پشت سرهم آوردن چند صفت برای یک موصوف، منحل سادگی و روانی جمله است. تا می‌توان باید میان اضافه‌ها و وصف‌ها فاصله انداخت و آنها را در مکان‌های مختلف جمله پخش کرد.
- بررسی رویدادهای مهم تاریخی ایران دوره قاجاریه، بسیار درس‌آموز است.
«بررسی رویدادهای مهمی که بر ایران در دوره قاجاریه گذشت، بسیار درس‌آموز است.»

- نقد ادبی قصاید شاعران بزرگ عصر سلجوقی، توانایی‌های زبان فارسی را آشکارتر می‌کند.
«عصر سلجوقی، قصیده‌سرایان بزرگی دارد که اگر آثار آنان نقد شود، توانایی‌های زبان فارسی آشکارتر می‌شود.»

۱۰. برتری فعل‌های غیر ترکیبی

فعل ساده و غیر ترکیبی، جمله را ساده‌تر و دل‌نشین‌تر می‌کند. در مثال‌های زیر خواهید دید که تبدیل فعل‌های ترکیبی به فعل‌های ساده، چه اندازه در روانی و صمیمیت جمله مؤثر است:

- شعرخوانی، موجب افزایش ذوق نویسنده می‌شود.

«شعرخوانی، ذوق نویسنده را افزایش می‌دهد.»

افزایش می‌دهد = موجب افزایش می‌شود

- مردم ما دارای چنین روحیه‌ای هستند.

«مردم ما چنین روحیه‌ای دارند.»

- چنین روحیه‌ای دارند = داری چنین روحیه‌ای هستی.
- رعایت حقوق دیگران، از ارزش‌های والای انسانی به‌شمار می‌رود.
 «رعایت حقوق دیگران، از ارزش‌های والای انسانی است.
 از ارزش‌ها است = از ارزش‌ها به‌شمار می‌رود
 - در جامعه به این‌گونه ارزش‌ها کمتر توجه به عمل آمده است.
 «در جامعه به این‌گونه ارزش‌ها کمتر توجه شده است. »
 - این واکنش به نشانه‌ی اعتراض صورت گرفت.
 «این واکنش به نشانه‌ی اعتراض بود. »
 - آثار او همیشه مورد توجه مردم واقع گردیده است.
 «آثار او همیشه در کانون توجه مردم بوده است. »

۱۱. ادغام جمله پایه و پیرو در یکدیگر

- گاهی برای آسان‌تر کردن جمله طولانی، بهترین راه ادغام جمله فرعی در جمله اصلی است. برای این کار می‌توان جملات معترضه یا فرعی را به نهاد مفرد یا متمم یا قید تبدیل کرد. چند مثال:
- آنچه به عنوان یکی از دغدغه‌های وبلاگ‌نویسان در جهان مجازی اینترنت مطرح است، حفظ حقوق معنوی نوشته‌ها و آثارشان است.
 «یکی از دغدغه‌های وبلاگ‌نویسان در جهان مجازی اینترنت، حفظ حقوق معنوی نوشته‌ها و آثارشان است.
 در مثال بالا جمله «آنچه به عنوان یکی از دغدغه‌های وبلاگ‌نویسان مطرح است» به «یکی از دغدغه‌های وبلاگ‌نویسان» تغییر حالت داده است.
 - پژوهشگر باید به حدس‌های خود مجال دهد که عرض اندام کنند.
 «پژوهشگر باید به حدس‌های خود مجال عرض اندام دهد. »
 جمله «مجال دهد که عرض اندام کنند» به کلمه مضاف «مجال عرض اندام» تبدیل شده است.

۱۲. استفاده بجا از نشانه‌های ویرایشی

نشانه‌های ویرایشی، به خواننده کمک می‌کند که عبارات نویسنده را درست، آسان و مطابق اراده نویسنده بخواند. در واقع، نشانه‌های ویرایشی، قراردادهای عمومی میان نویسندگان و خوانندگان است. از میان این نشانه‌ها، برخی اهمیت ویژه دارند، و برخی کارکرد معمولی. مثلاً، اگر نویسنده یا ویراستاری، به جای ویرگول، نقطه بگذارد، خواننده خود را به زحمت انداخته، بسا اینکه او را از ادامه مطالعه منصرف کند. زیرا نشانه «نقطه» به خواننده می‌گوید «جمله تمام شده است» اما خواننده جمله را ناتمام می‌بیند و نمی‌داند آیا ادامه عبارت را باید به قبل از آن ربط دهد، یا در آغاز جمله مستقلی قرار گرفته است. بنابراین هر قدر در نشانه‌گذاری دقیق و قاعده‌مند عمل کنیم، جمله‌های آسان‌تر و خواننده‌پسندتری ساخته‌ایم.

ماجرای نشانه‌گذاری، در هر زبانی تاریخچه و مسائل ویژه خود را دارد. در زبان فارسی نیز اهمیت این مسئله، کمی متفاوت است؛ زیرا این زبان به دلیل غیر فونتیک بودن و برخی قواعد ساختاری، نیاز بیشتری به نشانه‌ها دارد. زبان فارسی فونتیک نیست؛ یعنی حرکات حروف، با حرف‌های صدا دار آشکار نمی‌شود و مثلاً برای اینکه بدانیم «میم» در «من» مفتوح است یا مضموم یا مکسور، باید این کلمه را پیش‌تر شنیده باشیم. اما همین کلمه در انگلیسی که فونتیک است، این گونه نوشته می‌شود: man. حرف "a" در این کلمه برای نشان دادن حرکت "m" است. چنین حروفی در املاي زبان فارسی وجود ندارد. مثلاً وقتی کسی می‌نویسد: «عشق من را احیا کرد» هم می‌توان «عشق را به «من» اضافه کرد و هم نکرد، و هر دو معنا دارد. برای مفهوم‌سازی این جمله، یا باید از صنعت اعراب‌گذاری استفاده کرد یا از فن نشانه‌گذاری، که دومی راه مطمئن‌تری است؛ یعنی نوشت: «عشق، من را احیا کرد.» دلیل دیگری نیز وجود دارد که نیاز زبان فارسی را به نشانه‌گذاری بیشتر می‌کند و آن نامعلومی لحن بسیاری از جملات است. مثلاً در برخی از زبان‌ها مانند آلمانی و انگلیسی، برای سؤالی کردن جمله، کافی است که جای فعل و فاعل آن را عوض کنیم. اگر فعل در ابتدای جمله بیاید، جمله سؤالی است. بنابراین، در آن زبان‌ها لحن

دو جمله زیر یکی نیست:

She is a student

is She a student?

البته در این زبان‌ها برای ساختن جمله استفهامی راه دیگری هم وجود دارد که

همان استفاده از ادات یا واژه‌های پرسشی است: What is she

در زمان‌هایی که هنوز علامت "؟" ساخته نشده بود، از این دو راه برای ساختن جمله استفهامی استفاده می‌کردند. اما در زبان فارسی، اگرچه در گفتار به کمک لحن و حالت صدا، حالت جمله را می‌فهمیم، در نوشتار اندکی دشوار است؛ زیرا در جمله‌های فارسی، اجزای جمله جای خاصی ندارند و جابه‌جایی آنها هر معنایی هم داشته باشد، لحن جمله را پرسشی یا تعجبی نمی‌کند. به همین دلیل نیاز زبان فارسی به نشانه‌های ویرایشی، شاید جدی‌تر از زبان‌های دیگر باشد.

همین جا یادآوری می‌کنیم که افزون بر نشانه‌های ویرایشی، بهره‌وری از اعراب‌گذاری کلمات نیز، کمک شایانی به خوانندگان می‌کند؛ به شرط آنکه در آن افراط نشود.

به سوی هرمنوتیک ترانسفورماتیو جاذبه کوانتومی!

در سال ۱۹۹۶، آلن سوکال، فیزیکدان فرانسوی، مقاله مفصلی در چهل صفحه، برای مجله‌ای به نام Text Social (متن اجتماعی) فرستاد که در شماره بهار همان سال چاپ شد. عنوان مقاله «به سوی هرمنوتیک ترانسفورماتیو جاذبه کوانتومی» بود! پس از چاپ مقاله، سوکال مقاله دیگری نوشت و در آن از نامفهومی و بی‌سروته بودن مقاله پیشین خود پرده برداشت. در مقاله دوم توضیح داده بود که چرا دست به چنین کاری زده و هیئت تحریریه مجله را فریب داده است. مسئولان مجله که به شدت از چاپ مقاله پیشین سوکال، شرمند و خشمگین شده بودند، مقاله دوم را منتشر نکردند. سوکال مقاله دوم را در مجله دیگری به نام دیسنت (Dissent) منتشر کرد. مقصود سوکال از این ماجراجویی، اثبات این نکته بود که حتی روشنفکران و

خواص، گاهی فریب نامفهومی الفاظ و اصطلاحات را می‌خورند و چیزی را که نمی‌فهمند، مهم می‌شمارند. او در مقاله اول، حتی یک جمله مفهوم و معنادار نوشته بود؛ با وجود این همه گمان کرده بودند او در این مقاله نظریه‌های مهم و دقیقی را بیان کرده است و نامفهومی عباراتش به دلیل سنگینی مطالب است!

سوکال با این کار، درس بزرگی به روشنفکران فرانسوی داد و به آنان آموخت که سنگینی عبارات، گاهی به علت پوچی و بی‌معنایی آنها است. (به قول مولوی: گره‌های سخت بر کیسه‌های خالی)^۱

او در دیگر آثار خود کوشیده است نویسندگان را به این نکته اساسی توجه دهد که گاهی پیچیدگی کلام، به معنای عمق و معانی تودرتوی آن نیست؛ بلکه حکایت از ذهنی آشفته می‌کند که قصد دارد نادانی‌های خود را با بیان جملات نامفهوم و آکنده از اصطلاحات غریب بپوشاند (ر. ک: اقدمی، ۱۳۸۳).

منابع

۱. قرآن.
۲. اقدمی، مریم، روزنامه شرق، پنجم اردیبهشت ۱۳۸۳.
۳. بابایی، رضا، «حوزه و نشریات مجازی»، مجله پژوهش و حوزه، شماره ۲۳ و ۲۴، ۱۳۸۴.
۴. حقوقی، محمد، مروری بر تاریخ ادب و ادبیات امروز ایران، نشر قطره، ۱۳۷۷.
۵. دیوان حافظ، تصحیح خانلری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹.
۶. دیوان سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۱.
۷. ملک الشعرا ی بهار، سبک‌شناسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۳۷.

۱. عقده سخت است بر کیسه‌ی تهی.